

پایان زندگانی جمشید و سرگذشت خاندانش

دکتر جلال متینی

همچنان که درباره شخصیت جمشید (یَمَ، یَمَ، جم) و حوادث زندگانی و پادشاهی وی در ادبیات و دایمی و زردشتی (اعم از اوستایی و پهلوی) و نوشته‌های عربی و فارسی دری روایات گوناگونی وجود دارد، درباره زندگانی او و خاندانش نیز - که در این مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرد - در نوشته‌های عربی و شعر و نثر فارسی دری کهن اختلاف روایات کم نیست. پیش از آن که بر سر این مطلب برویم، لازم است به این موضوع نیز اشاره کنیم که این روایت‌های گوناگون یقیناً بر ساخته نویسندگان و شاعران دوره اسلامی نمی‌تواند بود و سابقه آن را باید در دوره پیش از اسلام جست. چه هر یک از نویسندگان و شاعران دوران اسلامی یا به‌طور مستقیم یک یا چند روایت شفاهی رایج در شهر و دیار خود درباره این موضوع ثبت کرده‌اند، و یا آن که آنها را از اثر یا آثاری که پیش از ایشان، و بر اساس روایات شفاهی، نوشته شده بوده است اقتباس نموده‌اند. و اما پایان زندگی جمشید و سرگذشت خاندانش.

به جمشید بر تیره‌گون گشت روز

درباره این که به چه سبب روزگار جمشید، پنجمین پادشاه معروف

پیشدادی، ناگهان تیره و تار می‌شود و کارها بر وی می‌شورد، نسبت به دیگر مطالب، اختلاف نظر کم‌ترست، زیرا عموماً - به جز کوش‌نامه - نوشته‌اند جمشید پس از آنکه در دوران چند صد ساله پادشاهیش کارها را نظم و ترتیب می‌بخشد و نیز سیصد سال مرگ و بیماری و درد و غم را از مردم دور می‌سازد، خود را برتر از دیگر آفریدگان می‌پندارد و در خداوند ناسپاس می‌گردد و دعوی خدایی می‌کند (طبری، ۱۱۹-۱۱۸؛ مروج‌الذهب، ۱/۲۱۸؛ شاهنامه، ۸۵-۱/۲۶/۶۴؛ مجمل‌التواریخ والقصص، ۳۹). به نقش ابلیس در فریب جمشید در این باب نیز اشاره‌ای شده است. در این روایت همچنین آمده است که جمشید گفت من خدای آسمان و زمینم و به آسمان خواهم شدن، مرا به خدایی پرستید و هر که نگرود به آتش بسوزم. نامه‌ها در این باب به شهرها فرستاد. بسیار کس به او گرویدند و هر که نگرود او را به آتش سوزانید (تاریخ بلعمی، ۱۳۲-۱۳۱)، گرچه در دو روایت هم سببی برای تیره‌بختی جمشید ذکر نگردیده است (گرشاسب‌نامه، ۲۱/۳). بر اساس روایات پیشین، چون جمشید از مردم می‌خواهد که او راجه‌ان آفرین بخوانند، فره، ایزدی رفته‌رفته از وی دور می‌شود، کارهای کشور نابسامان می‌گردد و از هر گوشه‌ای کسی عَلم طغیان بر می‌افرازد، و در نتیجه این پیشامدها، ایرانیان که از وضع کشور ناخوش بودند، «شاه‌جوی» به سوی تازیان روی می‌آورند و بر مهتر آنان، ضحاک، به شاهی آفرین می‌گویند و او را شاه ایران‌زمین می‌خوانند. ضحاک این تقاضا را می‌پذیرد و به ایران می‌آید و تاج بر سر می‌نهد. پس جمشید ناگزیر همه چیز را به وی می‌سپارد (شاهنامه، ۲۰۱-۱/۳۳/۸۸). در روایت دیگر آمده است که ضحاک چون از ناسپاسی جمشید آگاه می‌گردد، خود به ایران می‌آید و جمشید بناچار از وی می‌گریزد (طبری،

(۱/۱۱۹). و به روایتی دیگر چون جمشید در خداوند ناسپاس می‌گردد و کارها بر او می‌شورد، نخست برادرش به نام اسفتور علیه او قیام می‌کند و در صدد قتل او برمی‌آید، پس جمشید از برابر برادر می‌گریزد و پنهان می‌گردد، و در مدت پنهان بودن نیز پادشاهی می‌کند و از جایی به جایی دیگر می‌رود، و آن‌گاه، پس از این حوادث است که ضحاک بر وی خروج می‌کند (طبری، ۱/۱۱۹). در برخی از روایت‌ها نیز به پشیمانی جمشید، پس از ناسپاسی در پروردگار، سخن به میان آمده، ولی از مسیر حوادث آشکارست که پوزش او در پیشگاه خداوند مورد قبول قرار نمی‌گیرد (شاهنامه، ۱/۲۷/۸۴؛ مجمل‌التواریخ، ۳۹). تنها در کوش‌نامه است که می‌خوانیم جمشید تا پایان دوران پادشاهی‌اش یزدان‌پرست بوده است، ولی سپهر گردان بر او بی‌مهر می‌گردد و جهان در فرمان ضحاک دیو و دیگر دیوان قرار می‌گیرد و نشان یزدان‌پرستان از جهان گسسته می‌شود. (f.192a,b)

دوران اختفای جمشید و زنان و فرزندان او

درباره بقیه حوادث زندگانی جمشید و خاندانش که مقارن است با دوره هزارساله پادشاهی ضحاک در ایران، روایت‌ها بسیار است. با آن‌که در همه روایات آمده است که جمشید از برابر ضحاک می‌گریزد، دوران متواری بودن او به تفاوت یک سال (تاریخ بلعمی، ۱۳۲)، صد سال (طبری، ۱۲۰-۱/۱۱۹)؛ (شاهنامه، ۲۰۴-۱/۳۴/۲۰۲)، و حداقل یک صد و سی سال (مجممل‌التواریخ، ۳۹-۴۰) گزارش گردیده است.

اما درباره حوادث دوران اختفای جمشید تا کشته شدنش به دست ضحاک و یا به فرمان وی، و همچنین در مورد زنان و فرزندان او نیز پنج روایت مختلف موجودست:

در یک روایت تنها به متواری بودن یک صد ساله جمشید و کشته شدن وی اشاره گردیده، بی آنکه از حوادث زندگانی وی در این دوره ذکری به میان آمده باشد (شاهنامه، ۲۰۶-۲۰۲/۱۳۴؛ طبری، ۱۲۰-۱۱۹/۱).

ولی در چهار روایت دیگر رویدادهای دوران آوارگی و پنهان بودن جمشید، کم و بیش با شرح و تفصیل و با اختلاف بیان گردیده است:

روایت نخستین از آن بلعمی و اسدی طوسی است که بلعمی باختصار و در چند سطر و اسدی در گرشاسب‌نامه به شرح آورده‌اند. بر اساس روایت اسدی طوسی چون جمشید از ضحاک می‌گریزد، ضحاک به شاهان هفت اقلیم نامه می‌نویسد تا جمشید را بجویند و به درگاه او گسیل دارند و به همراه این نامه و پیام، تصویر جمشید، شاه آواره ایران را نیز برای آنان می‌فرستد (۳/۲۱-۱۰، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۳۷، ۲۰۰/۱۹۵/۳۱). پس پری‌وار در جهان پنهان می‌گردد و از شهری به شهری می‌رود و در هیچ شهری بیش از چند روز نمی‌ماند تا گذارش به زابلستان می‌افتد. وی در این شهر بر حسب تصادف دختر هیجده ساله گورنگ، شاه زابل، را می‌بیند (۲۳/۲۷). این دختر، جمشید را که جوانی زیباروی بوده (۳۷/۱۱)، ۷۱-۶۸/۲۵، ۲۴/۵۷) بر اساس تصویری که از وی در اختیار داشته است می‌شناسد. زیرا چهره جمشید را بر دیبا و دیوارها نقش کرده بودند تا هرکه وی را ببیند، بگیرد و به ضحاک بسپرد (۱۳۴-۲۸/۱۳۹). به شرحی که در گرشاسب‌نامه آمده است، جمشید با این دختر ازدواج می‌کند، و سالها در کاخ همین دختر، از ترس ضحاک، به زندگانی ادامه می‌دهد و در نتیجه کسی از وجود وی در این شهر آگاه نمی‌گردد. اما هنگامی که پسر آنان، تور، به پانزده سالگی می‌رسد و در کوی و برزن به رفت و آمد می‌پردازد، این راز فاش می‌گردد و همه

می فهمند که این نوجوان فرزند جمشیدست، پس جمشید بایست در همین شهر باشد. در این روایت آمده است که تور به تصویر جمشید بسیار شبیه بود و همین امر راز پانزده شانزده ساله شاه زابل را آشکار می‌سازد. گورنگ چون از این موضوع آگاه می‌گردد، حقیقت را به جمشید می‌گوید و به وی توصیه می‌کند که بی درنگ از زابل بگریزد تا گرفتار ضحاک نگردد. پس جمشید، شبی بی آنکه با کسی از نقشه و طرح خود سخنی بگوید از زابلستان به هندوستان می‌رود و پس از اقامتی کوتاه در آن سرزمین به چین عزیمت می‌کند و در آنجا به دست ضحاک اسیر و با اره به دو نیم می‌گردد. چون این خبر به زنش، دختر گورنگ، می‌رسد، وی نیز خود را با زهر می‌کشد (۲۱-۴۴). در روایت بلعمی و اسدی طوسی نام دختر گورنگ نیامده، و بلعمی نیز افزوده است که اخبار جمشید و فرزندانش را از تور به بعد، ابوالمؤید در شاهنامه بزرگ گفته است (۱۳۲).

روایت دیگر را که کاملاً با روایت بلعمی و اسدی طوسی اختلاف دارد، حکیم ایرانشاه بن ابی‌الخیر در کوش‌نامه آورده است. در این منظومه تصریح گردیده است که جمشید در دوران پادشاهیش با دختر ماهنک (در نسخه خطی منحصر به فرد کوش‌نامه، ضبط کاف پارسی و تازی یکسان و با یک سرکش است)، شاه چین، ازدواج کرده بوده و از وی دو پسر به نامهای قارک و نونک داشته است. چون تخت پادشاهی ایران به دست ضحاک می‌افتد، جمشید، زن و دو پسر و دیگر خویشان خود را با گنجی به ارغون، که از بیشه‌های انبوه پوشیده بوده است، به چین و به نزد شاه چین می‌فرستد تا از گزند ضحاک در امان باشند. ولی پیش از آنکه آنان از وی جدا شوند، به سپاه خود می‌گوید بدانید که از نسل نونک شهریاری قدم به جهان خواهد گذاشت که از ضحاک دیو چهره دمار

برخواهد آورد. وظیفه شماس است که او را پرستش کنید. فارک چون این مطلب را از پدر می شنود و می فهمد که پادشاهی به او یا به فرزندان او نخواهد رسید، از پدر تقاضا می کند وی را به یزدان پرستی راهنمایی کند. جمشید سه دفتر را که خود نوشته بوده و پُر از پند و علم و همه صحف پیغمبران خدای بوده است به فارک می سپارد (f.192.b) در ضمن وی به نونک نیز اندرز می دهد که او و فرزندان در دوره هزار ساله پادشاهی ضحاک باید در خفا و دور از چشم ضحاک زندگانی کنند، و هرگاه روزگار بر آنان سخت شد و همه درها را به روی خود بسته دیدند باید به ماچین بروند که شاهی دادگر و یزدان پرست دارد، زیرا شاه ماچین، جمشید را در پناه حمایت خود قرار خواهد داد. (f.199b)

پس از انجام پذیرفتن این مقدمات، افراد خاندان جمشید پنهانی به سوی ارغون حرکت می کنند، و جمشید، خود به جنگ مهراج می رود. با آن که در این روایت به سبب این جنگ اشاره ای نگردیده است، ولی جنگ به گرفتاری جمشید به دست مهراج پایان می پذیرد. مهراج، جمشید را نزد ضحاک می فرستد، ضحاک مدت پنجاه سال او را در زندان نگه می دارد و آن گاه وی را با ارّه به دو نیم می سازند. چون خبر کشته شدن جمشید در ارغون به نونک می رسد، وی از ماهنک چاره جویی می کند. ماهنک از بیم آن که ضحاک از پیوند خانوادگی وی با جمشید و پناه دادن به خاندان جمشید در چین آگاه گردد، به دختر خود پیام می دهد به نزد من بیایید، و برای آنکه به دست ضحاک گرفتار نشوید یک هفته در جای خود در بیشه پنهان بمانید تا من هر چه را ضرورت به نزد شما بفرستم. فرزندان جمشید، پس از کشته شدن پدر، مدتی حضور شاه چین بسر می برند. سپس ماهنک شاه چین به جنگ مهراج می رود و با آنکه مهراجیان را دچار

شکستی سخت می‌کند، ولی با رسیدن سپاهیان ضحاک به یاری مهراج، ماهنک در جنگ کشته می‌شود و مهراج زن و بچه و گنجهای او را به نزد ضحاک می‌فرستد و جمشیدیان از این پس پشت و پناه خود را نیز از دست می‌دهند. خاندان جمشید، بر اساس این روایت، چند سال در بیشه‌های ارغون در خفا بسر می‌برند، و بارها در دوران زندگی آبتین با سپاهیان کوش، برادر ضحاک و فرمانروای جدید چین، دست و پنجه نرم می‌کنند (a,b,۱۹۳).

روایت سوم در کمال اختصار در مجمل‌التواریخ والقصص آمده است. از این روایت چنین برمی‌آید که جمشید دو زن داشته است: یکی پریچهره دختر زابل شاه، و دیگری دختر ماهنگ، مالک ماچین. وی از پریچهره، صاحب پسری می‌شود بنام ثور، و از دختر ماهنگ دارای دو پسر بنامهای هتوال و همایون، که به روایتی دیگر نام این دو پسر فانک و نونک بوده است. بنابر این روایت، آبتین پدر فریدون، فرزند همایون بوده است. به طوری که ملاحظه می‌شود در این کتاب دوروایت مذکور در تاریخ بلعمی و گرشاسب‌نامه و گوش‌نامه با تفاوت‌هایی چند ذکر گردیده است (۲۵-۴۰).

روایت چهارم نیز در مجمل‌التواریخ آمده است. مؤلف این کتاب با آن‌که در یک جا به ازدواج جمشید با دو زن، پریچهره دختر زابل شاه، و دختر ماهنگ، مالک ماچین، اشاره کرده است، در جای دیگر می‌نویسد، چون راز جمشید پس از بیست سال اقامت در زابل و زندگی با دختر شاه زابل فاش می‌گردد، «بگریخت و به هندوستان اندرونی افتاد، از آن روی سولاهط، و صد سال دیگر آن جایگاه به پادشاهی آن کشور اندر بماند و فرزندان آمدش...» (ص ۴۰). بر طبق این روایت معلوم می‌شود جمشید جز پریچهره دختر زابل شاه و دختر ماهنگ مالک ماچین،

در دوره آوارگی در هند نیز حداقل با زنی ازدواج کرده بوده است که «فرزندان» مذکور در عبارت فوق‌الذکر حاصل آن بوده است که البته از نام و کیفیت زندگانی آنان چیزی نمی‌دانیم.

چگونگی کشته شدن جمشید

درباره کشته شدن جمشید نیز سه روایت اساسی موجود است: یکی آن‌که چون ضحاک بر وی دست می‌یابد او را می‌کشد، بی آنکه به نحوه کشتن وی اشاره‌ای شده باشد (مروج‌الذهب، ۲۱۹-۱/۲۱۸). دیگر آن که هنگامی که ضحاک بر او چیره می‌گردد، او را با ارّه به دو نیم می‌کند (شاهنامه، ۲۰۶-۱/۳۴/۲۰۵؛ گرشاسب‌نامه، ۴۳/۲۲؛ تاریخ بلعمی، ۱۳۲). یا نخست امعای او را در می‌آورد و می‌برد و سپس وی را ارّه می‌کند (طبری، ۱/۱۱۹)، یا او را اول‌به‌ارّه به دو نیم می‌کند و سپس او را می‌سوزاند چنانکه اثری از وی بر جای نمی‌ماند (مجم‌التواریخ، ۴۶۲)، یا آنکه به فرمان ضحاک جمشید را پاره پاره می‌کنند (تاریخ طبرستان، ص ۵۷). روایت اساسی سوم آن است که مهرج شاه‌هندوان، در جنگ، بر جمشید غلبه می‌کند و او را گرفتار می‌سازد و به نزد ضحاک می‌فرستد و آن‌گاه وی را به ارّه به دو نیم می‌نمایند (کوش‌نامه، f.193a)، یا باستخوان ماهی که به ارّه می‌ماند جمشید را به دو نیم می‌کنند و بعد می‌سوزانندش (مجم‌التواریخ، ۴۶۲، ۴۰). در روایت دیگر با آن‌که به رفتن جمشید به هند اشاره گردیده، ولی از گرفتاری او به دست مهرج یا شخصی دیگر سخن به میان نیامده و تنها گفته شده است که جمشید در حال فرار از ضحاک، از هند به چین می‌رود، و در این سرزمین ناگهان به دست ضحاک گرفتار می‌شود و ضحاک «به ارّه به دو نیم کرد به کین» (گرشاسب‌نامه، ۴۳/۱۷-۲۲)، چنانکه در روایتی دیگر نیز بی

آنکه نامی از هند برده شده باشد، آمده است که ضحاک در دریای چین او را به چنگ می‌آورد و با ارّه به دو نیم می‌کندش (شاهنامه، ۲۰۴-۱/۳۴).

فریدون و جمشید

روایت‌های مختلف که تا به حال به آنها اشاره کرده‌ایم همه در این موضوع متفقند که پس از ضحاک، پادشاهی ایران به فریدون می‌رسد ولی درباره اسب فریدون و نیز در همین روایات اختلاف اندکی نیست.

بر طبق روایت اسدی طوسی، فریدون از فرزندان جمشید نیست. زیرا همان طوری که قبلاً گفتیم جمشید پس از ازدواج با دختر شاه زابل، از وی صاحب پسری می‌شود بنام تور. پسران جمشید در این روایت، یکی پس از دیگری عبارتند از: تور، شیدسب، طورک، شم، اثرط، گرشاسب، نریمان (پسر گورنگ، برادر گرشاسب). از طرف دیگر در همین روایت آمده است که چون عمر ضحاک به هزار سال می‌رسد (۳۲۸/۱)، وی به دست فریدون اسیر و در کوه دماوند به بند کشیده می‌شود. آن‌گاه فریدون در آمل بر تخت پادشاهی می‌نشیند و نامه‌ای به گرشاسب می‌نویسد و از خود با عنوان «گزین کیان بنده کردگار» (۳۲۹/۱۸) یاد می‌کند. البته در این نامه اشاره‌ای مبهم وجود دارد که می‌توان از آن دریافت فریدون با گرشاسب خویش داشته است:

تو از جان و از دیده بیشی مرا

هم از گوهر پاک خویشی مرا

(35/320)

آنگاه فریدون ضمن اعلام پادشاهی خود، از گرشاسب می‌خواهد که با نریمان به درگاه وی بیاید. گرشاسب که سالهای دراز پهلوانی خود را در خدمت

ضحاک گذرانیده بوده است، پس از آگاهی از پادشاهی فریدون، با نریمان به نزد وی به آمل می‌رود و سپس به فرمان فریدون روانه توارن و چین می‌گردند (ص ۳۲۸ به بعد). بلعمی نیز فرزندان جمشید را بر طبق همین روایت: تور، شیداسب، طورک، شهیم، اثرط، گرشاسب، نریمان، سام، دستان، رستم، فرامرز یاد می‌کند (۱۳۳).

اما فردوسی در شاهنامه درباره نژاد فریدون چیزی جز این نمی‌گوید که وی فرزند آبتین و فرانک بود و آبتین از نژاد کیان. در جای دیگر بدین موضوع اشاره می‌کند که فریدون با فرّ جمشید بود و فرّ شاهنشاهی از او می‌تاخت (۱/۴۰/۱۱۶) و نیز در هنگامی که فریدون شانزده ساله می‌شود و از مادر خود درباره نژادش می‌پرسد، فرانک به او پاسخ می‌دهد که پدرت از تخم کیان بود به طهمورث گرد می‌رسید و او پدر بر پدر خود را به یاد داشت (۱/۴۳/۱۶۷-۱۶۴) و چنانکه می‌دانیم در روایت‌های مختلف جمشید را پسر یا برادر طهمورث خوانده‌اند. از طرف دیگر در همین روایت در سبب دشمنی فریدون با ضحاک تنها گفته شده است که چون ضحاک پدر او را می‌کشد، فریدون به انتقام کشته شدن پدر، (آبتین) ضحاک را در بند می‌کشد (۱/۶۲/۵۶۳، ۱/۴۰/۱۰۶). فریدون حتی در هنگامی که با خواهران جمشید، شهرناز و ارنواز، در شبستان ضحاک روبه‌رو می‌گردد، و با آن‌که آن دو تن خود را از تخم کیان و نیز خواهران جمشید معرفی می‌کنند، از این که نژاد او نیز به جمشید می‌رسد و با این دو زن خویشاوندی دارد چیزی بر زبان نمی‌آورد (۱/۵۳/۳۶۸-۳۸۶).

ولی طبری در روایات گوناگونی که در این باب آورده است، به این موضوع تصریح می‌کند که فریدون از نسل جم (یا جم شاد یا جم شاه) بوده و به

نهمین یا دهمین نسل به جمشید می‌رسید (۱۵۲- ۱۴۰/۱۳۸/۱). وی درباره پدران فریدون نیز می‌نویسد که:

«به پندار پارسیان پدران فریدون تا ده پشت هم ائفیان نام داشتند. از آن‌رو که از ضحاک بر فرزندان خویش بیمناک بودند و روایت بود که یکی‌شان برضحاک چیره شود و انتقام جم را بگیرد و اینان به لقب‌ها ممتاز و شناخته‌بودند. یکی را ائفیان صاحب گاو قرمز گفتند و ائفیان صاحب گاو و ابلق و...» (ج ۱/۱۵۳).

مسعودی، فریدون را نبیره جمشید می‌خواند در آنجا می‌نویسد «پس از او [ضحاک] فریدون پسر ائقابان پسر جمشید پادشاه شد و ملک هفت اقلیم یافت و بیور اسب را بگرفت» (مروج‌الذهب، ۱/۲۱۹).

مؤلف مجمل‌التواریخ، نام پدر فریدون را با دو ضبط «آبتین» (۲۵) و «ائفیال» (۲۶-۲۷) ذکر کرده و او را فرزند همایون (در روایتی دیگر: نونک) پسر جمشید دانسته است که «مادرش فری رنگ بود، دختر طهور ملک، جزیره بسلا ماچین (کذا؟) اندرونی» (۲۷). ولی همچنان که پیش از این گفتیم بر اساس روایت حکیم ایرانشاه بن ابی‌الخیر در کوش‌نامه نسب فریدون بدین شرح به جمشید می‌رسد: جمشید، نونک، مهارو، آبتین، فریدون. بر طبق این روایت، هنگامی که روزگار بر آبتین در بیشه‌های ارغون تنگ می‌گردد، وی بنا بر اندرز جمشید، به طهور فرمانروای ماچین پناه می‌برد و سالها در شهر بسیلا در نزد طهور با عزت و حرمت بسر می‌برد و سپس دختر طهور به نام فرارنگ، را به زنی می‌گیرد، و فریدون حاصل این ازدواج است. با توجه به روایت کوش‌نامه است که آنچه را شادروان ملک‌الشعراء بهار در متن مجمل‌التواریخ والقصص، به

سبب ابهام موجود در نسخه خطی، با لفظ «کذا» و نشانه پرستش چاپ کرده است (فری‌رنگ بود، دختر طهور ملک، جزیره بسلا ماچین (کذا؟) اندرونی) روشن می‌گردد.

مراجع

- تاریخ طبری یا تاریخ‌الرسل والملوک، محمدبن جریری طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، تهران ۱۳۵۲.
- تاریخ‌الرسل و الملوک (بخش ایران از آغاز تا سال ۳۱ هجری)، محمدبن جریر طبری، ترجمه صادق نشأت، تهران ۱۳۵۱.
- تاریخ بلعمی، ابوعلی محمدبن محمدبن عبدالله بلعمی، تصحیح ملک‌الشعراى بهار. تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۳۰. بهار، به کوشش محمدپروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۳.
- مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، تهران، ۱۳۴۴.
- شاهنامه، فردوسی، چاپ بروخیم، جلد اول، تهران، ۱۳۱۳.
- کوش‌نامه، حکیم ایرانشاه‌بن ابی‌الخیر، نسخه خطی منحصر بفرد محفوظ در بخش شرقی کتابخانه موزه بریتانیا، به شماره 0872.01 این نسخه به تصحیح نگارنده این مقاله به چاپ خواهد رسید.
- گرشاسب‌نامه، اسدی طوسی، تصحیح حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۴.
- مجم‌التواریخ والقصص، مؤلف: ناشناخته، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران، ۱۳۱۸.